

# ماهیت و مؤلفه‌های قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم

۶۷

کتاب نقد / سال سیزدهم / شماره ۵۹-۶۰ / تابستان و پاییز ۱۳۹۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱/۱۷ تاریخ تأیید: ۱۳۸۹/۴/۲۵

سید کاظم سید باقری \*

## چکیده

قدرت سیاسی، از کهن‌ترین مفاهیم در بررسی‌های سیاسی است. تلاش ما آن است تا ماهیت قدرت، سطوح، مراتب اعمال و مؤلفه‌های مادی و معنوی آن را از دیدگاه قرآن کریم بررسی کنیم. قرآن، منبع بنیادین اندیشه سیاسی اسلام است و از آنجا که این آیین، اجتماعی - سیاسی و واقع‌گراست؛ بنابراین قدرت سیاسی را به عنوان یکی از پایه‌ای‌ترین مفاهیم سیاست، به رسمیت می‌شناسد و می‌توان برخی از مؤلفه‌های مادی و معنوی آن را از این کتاب، برداشت کرد.

\* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (sbaqeri86@yahoo.com).

در نگره قرآنی، قدرت سیاسی، نعمتی مثبت ارزیابی می‌شود تا جامعه انسانی به آرمان‌های متعالی برسد. ضمن تبیین سطوح چهارگانه قدرت و بررسی پشتوانه و پیامدهای هر یک، مراتب اعمال آن را به ترتیب قانع‌سازی عقلی، قانع‌سازی ساختگی، ایجاد انگیزش، تهدید به مجازات، اجبار و نیروی فیزیکی - جسمی بررسی کردیم. در مؤلفه‌های قدرت سیاسی، ضمن اشاره به برخی از مؤلفه‌های مادی قدرت مانند توان نظامی و اقتصادی، مؤلفه‌های معنوی آن را مانند عزت، علم و دانایی، اتحاد، امامت و رهبری و باور به معنویت، کاویدیم.

**واژگان کلیدی:** قرآن کریم، قدرت سیاسی، مؤلفه‌های قدرت، سطوح قدرت، مراتب قدرت.

## مقدمه

جامعه و قدرت در کنار یکدیگر و با هم معنا می‌یابند. آدمی از زمانی که ورود به جامعه، با قدرت، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های آن روبه‌رو می‌شود. قدرت\* به ویژه ساحت سیاسی آن، همواره از کهن‌ترین مفاهیم در بررسی‌های اجتماعی - سیاسی بوده، در علم سیاست، فلسفه سیاسی و علوم اجتماعی، محوری‌ترین مفهوم و محل کشمکش‌ها و پژوهش‌های سیاسی بسیاری بوده است و فهم آن

\* از آنجا که این نوشته در حوزه «قدرت سیاسی» به انجام می‌رسد، هر جا بحث از قدرت است، معنای سیاسی آن مد نظر است، مگر جایی که بر بُعد دیگری تصریح شود. در مواردی نیز سیاق جملات، نوع بحث را روشن می‌سازد.

به فهم مسائل و دشواره‌های سیاسی یاری می‌رساند. این پدیده معمولاً هنگام بحث از اقتدار، عدالت، آزادی، مشروعیت، حاکمیت و مانند آن، حضوری جدی داشته و دارد و هنگامی جدی‌تر می‌شود که آیین و مسلکی انتقادی، کلیت ساختار و نظام ارزشی حاکم را به چالش خواند و ایستارهای مسلط را به پرسش گیرد. در این مواقع، یکی از پرسش‌های اولیه، پرسش از قدرت، منشأ آن، چگونگی اعمال و معیار مشروعیت آن است؛ آن‌گونه که در تحول بنیادین دوران مدرنیته، زیر سؤال رفتن بسیاری از ارزش‌های سنت، از منشأ قدرت سیاسی و مشروعیت آن آغاز شد.

معانی و مفاهیم گوناگونی در خانواده «قدرت» وجود دارد؛ مانند توانمندی، توانایی، زور، نیرو، نفوذ، سلطه، قهر، غلبه، اجبار و مهار؛ ولی معنای روشنی از آن نمی‌توان یافت. قدرت، دانش‌واژه‌ای پُرابهام و چندپهلوست و اجماعی روشن بر چیستی و ماهیت آن شکل نگرفته است؛ ولی در این نمی‌توان شک کرد که محصول اراده و اختیار آدمی است. عنصری که در روابط اجتماعی انسان‌ها در گستره تاریخ، همواره نقشی تأثیرگذار بازی کرده، براساس آن، مکاتب و مسلک‌های فکری گوناگونی شکل گرفته است.

قدرت در سرشت خود، حصّه‌ای از «هستی» دارد. آنچه که «هست»، بهره‌ای از قدرت در آن وجود دارد و هر مقدار که هستی آن بزرگ‌تر باشد - مادی یا معنوی - قدرت آن نیز بزرگ‌تر است؛ بنابراین در نگرش دینی، «هستی مطلق» همان «قدرت مطلق» است. خواست انسان برای رسیدن به قدرت، خواستی پایان‌ناپذیر و مطلوبی نامحدود و حرکت در جهت آن قدرت برتر، حرکتی همیشگی است؛ زیرا هستی مطلق، نامتناهیست.

در این نوشتار، ضمن تبیین ماهیت قدرت، سطوح و مراتب آن، می‌کوشیم تا مؤلفه‌های قدرت سیاسی را از دیدگاه قرآن کریم بررسی کنیم.

### ۱. تعریف مفاهیم

**قدرت:** اصل در ماده «قدر»، قدرت در اختیار برای به جای آوردن کاری و ترک آن است؛ به معنای آنکه فرد دارای اراده‌ای است که اگر خواست آن را انجام می‌دهد و در غیر این صورت، به جای نمی‌آورد؛ هرچند مادی باشد یا معنوی. «تقدیر» از همین کلمه است که دلالت بر اجرای قدرت و تعلق آن در خارج دارد. اظهار قدرت، به فعلیت رساندن عمل و به ظهور رساندن آن به گونه‌ای است که اراده و اختیار کرده است؛ ولی «قدر»، به معنای قضا نیز به معنای حکم، تصویب و تصمیم‌گرفتن برای به جای آوردن کاری خاص بعد از تحقق قدرت است که در مرحله بعد به «تقدیر» تبدیل می‌شود. «قدر» به معنای «مقدار» و مبلغ مشخص، چیزی است که از «تقدیر» به دست می‌آید و اظهار قدرت است. از این معنا، صفت اختیار به دست می‌آید و انتزاع می‌شود؛ زیرا اختیار نیز به معنای انتخاب و گزینش کردن کاری معین با آگاهی و قصد است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۹، ص ۲۰۶-۲۰۷). قدرت به معنای «مالک بودن امری»، «اندازه‌گیری»، «مقایسه» و «تدبیر» نیز آمده است (ابن منظور، ۱۹۸۸، ج ۴، ص ۲۳۲). در قرآن، قدرت به معنای «داوری» و «حکم» نیز آمده است. این لغت با «علی» متعدی می‌شود که به معنای «تمکن بر امری» است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۴۴۷). «تقدیر»، «داوری» و «حکم» از آن کسی است که «قادر» است. قدرت به معنای توان داشتن بر چیزی و مترادف استطاعت است (صلیبیا، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۵۱۸). قدرت، یک

کیفیت نفسانی است که منشأ انجام کاری یا ترک آن خواهد شد (صدرالمآلهین، ۱۳۶۳، ص ۲۶۸ / ر.ک: جهامی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۶۲۱).

**قدرت سیاسی:** در عرصه سیاسی، قدرت، عبارت است از فرصت و توانی که یک بازیگر با جایگاهی که دارد می‌تواند اراده خودش را با وجود مقاومت دیگری و به رغم میل دیگران، اعمال و اجرا کند و به فرد امکان می‌دهد تا اراده‌اش را حتی به رغم مقاومت دیگران بر آنها تحمیل کند (Weber, 1978, P. 53 / وبر، ۱۳۷۵، ص ۱۳۹). قدرت را به معنای پدیدآوردن آثار مطلوب نیز تعریف کرده‌اند (راسل، ۱۳۶۷، ص ۵۵). قدرت سیاسی با لحاظ جنبه‌های اراده و آگاهی، مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی است که باعث به‌اطاعت‌درآوردن فرد یا گروهی به وسیله فرد یا گروه دیگر می‌شود (برای مشاهده انواع تعریف قدرت سیاسی، ر.ک: لوکس، ۱۳۷۰، ص ۱۴۸-۱۴۷ / آرون، ۱۳۷۰، ص ۵۹۸). در ادامه با بررسی ماهیت، سطوح و مراتب قدرت، این مفهوم تبیین بیشتری خواهد یافت.

**اقتدار:** از مفاهیم همسوی قدرت، «اقتدار» (authority) است. در لغت اقتدار، مفهوم «قدرت داشتن بر امری» و «اندازه‌گیری» وجود دارد (ابن‌منظور، ۱۹۸۸، ص ۲۳۹). این واژه وقتی به دنیای سیاست وارد می‌شود، با پذیرش و مشروعیت همراه است. اقتدار، از جلوه‌های قدرت است و در آن مشروعیت و پذیرش اعمال قدرت وجود دارد. اقتدار یعنی قدرتی که مشروعیت آن پذیرفته شده است؛ حال یا براساس سنت یا قانون (آشوری، ۱۳۷۴، ص ۲۴۷). در مشروعیت، بحث از توجیه اعمال قدرت و گردن‌نهادن است، حال منبع توجیه از هر جا باشد؛ مانند: عقلانیت، زور، فره ایزدی و سنت (لاریجانی، ۱۳۷۲، ص ۱۵۴). در اقتدار که با مشروعیت پیوندی تنگاتنگ دارد، نوعی رضامندی، قانون‌مندی و

خواست مردم هست، بر خلاف قدرت که می‌تواند مشروع یا نامشروع باشد. اگر سه ویژگی به هم برسند، «اقتدار سیاسی» به وجود می‌آید: اول، دولت: ادعا و اجرای قدرت بر قلمروی مشخص نسبت به همه افراد درون یک سرزمین دارد؛ دوم، حتی آنگاه که اقتدار دولت به طور جدی محدود است، ولی منافع حیاتی همه افراد در درون قلمرو سرزمینی را تنظیم می‌کند؛ سوم، اقتدار سیاسی خواهان آن است تا الزام و اجبار را به شکلی عقلانی و همراه با رضامندی بر فرمانبران خویش تحمیل کند ( Rutledge Encyclopaedia of Philosophy, Version. 1, P. 767).

## ۲. ماهیت قدرت از دیدگاه قرآن کریم

وقتی از ماهیت یک موجود می‌پرسیم، به گونه‌ای پرسش از مشخصات و ویژگی‌های آن می‌کنیم. البته منشأ، مبدأ، عوامل شکل‌گیری، هدف و مؤلفه‌های آن را نیز می‌توان در زیرمجموعه بحث ماهیت، بررسی کرد. درباره ماهیت قدرت به عنوان مفهومی اجتماعی - انسانی، باید اشاره کرد که تبیین آن نسبت به منظومه‌های فکری گوناگون، متفاوت است. قدرت، مفهومی اعتباری است که در جامعه ظهور و بروز دارد و چپستی آن نیز به مبانی فکری و معرفتی هر سامانه وابستگی کامل اندیشگی دارد. به نظر می‌رسد همه مکاتب فکری، این مسئله را نیز می‌پذیرند که قدرت، «وسیله» است و فهم ماهیت آن به این موضوع مربوط است که در چه هدفی به کار گرفته می‌شود. هرچند لفظ «قدرت» در قرآن کریم به کار نرفته است؛ ولی از آنجا که اسلام آیینی اجتماعی - سیاسی است و بسیاری از روابط اجتماعی زمان خود

را در هم فروریخت و برای زمان‌ها و مکان‌های پس از خود نیز برنامه ارائه کرده است. در واقع اسلام نمی‌تواند نسبت به یکی از پایه‌ای‌ترین مفاهیم موجود در جامعه به عنوان دینی واقع‌گرا، دیدگاهی نداشته باشد. قرآن به عنوان کتابی که منبع بنیادین اندیشه سیاسی اسلام است، قدرت را به عنوان پدیده‌ای که «هست»، به رسمیت می‌شناسد و با تأمل می‌توان برخی از آن مناسبت‌ها را از دیدگاه آن بررسی کرد.

از دیدگاه قرآن، در نگاه اول، قدرت همچون دیگر مفاهیمی که سرمنشأ اثر و حرکتی در جامعه‌اند، مثبت ارزیابی می‌شود. قدرت، نعمتی است که می‌توان از آن بهره‌های بسیار گرفت تا جامعه انسانی به آرمان‌های متعالی خود دست یابد. علامه طباطبایی ذیل آیه ۲۶ آل‌عمران،\* می‌نویسد:

مُلک (و قدرت) به طور مطلق، شامل هر نوع زمامداری حق یا باطل و عدل یا ستم می‌شود. مُلک، فی‌نفسه موهبتی از مواهب الهی و نعمتی است که می‌تواند باعث آثار نیک در جامعه انسانی شود؛ به همین دلیل خداوند متعال، نفوس انسانی را بر دوست‌داشتن و گرایش به مُلک سرشته است. مُلکی که به دست غیراهلش افتاده؛ از حیث اینکه مُلک است، ناپسند نیست، امر مذموم یا برای آن است که فردی ناشایست آن

\* «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُدَلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: بگو بار خدایا! تویی که فرمانفرمایی، هر آنکس را که خواهی فرمانروایی بخشی و از هر که خواهی، فرمانروایی را بازستانی و هر که را خواهی، عزت بخشی و هر که را خواهی، خوار گردانی؛ همه خوبی‌ها به دست توست، به راستی که بر هر چیز توانایی» (آل‌عمران: ۲۶).

را به دست گرفته است که در جهت ستم و غصب حقوق دیگران به کار می‌برد، یا به دلیل سیرت و باطن پست آن فرد است با آنکه بر سیرت نیکو تواناست. به بیان دیگر، مُلک و قدرت نسبت به کسی که اهلیت آن را دارد، نعمتی از خدای سبحان است و نسبت به کسی که شایستگی آن را ندارد، نعمت. به هر حال، این قدرت، منسوب به خداست و امتحانی است که با آن بندگانش را می‌آزماید (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۱۳۱).

بنابراین از این منظر، قدرت، عاملی است که باعث حرکت در جامعه می‌شود و از آثار و کارکردهایی که در جامعه بر جای می‌گذارد، می‌توانیم به داوری درباره آن پردازیم. گاهی این حرکت باعث پویایی و پیشرفت است و گاه باعث پسرفت و عقب‌گرد. گاهی ظلم و استکبار به دنبال می‌آورد و گاه عدالت و خیرخواهی؛ به عبارت دیگر، قدرت، مفهومی ایزاری است و مهم آن است که این ابزار در چه جهتی به کار گرفته می‌شود؛ گاه مطلوب و گاهی نامطلوب.

در نگرش قرآن، مفهوم قدرت، به عنوان امری پیشینی که لازمه ساحت اجتماعی - سیاسی انسان است، مورد توجه قرار دارد؛ با تأکید بر آنکه همه هستی در منطق و زبان قرآن، رویکردی سعادت‌محور و فضیلت‌اندیش دارد و قدرت نیز تا هنگامی در مسیر هدایت حرکت می‌کند که از مدار ارزش‌های الهی دور نشود: «مراتب متفاوت هستی در این بیش یکتانگری ما در عین اختلاف و کثرت، گوناگونی و میناگری‌های ظهور و تجلیات از یک سو و اختلاف در شدت و ضعف و پیشیء و پسی از سوی دیگر، همه از یک وحدت ناگسستنی و این‌همانی عینی و تحقیقی سرچشمه می‌گیرند و همین خصیصه یکتایی و



همگانی بودن که در نهاد طبیعت هستی بازیابی می‌کنیم، ما را به قاعده "وحدت در کثرت و کثرت در وحدت" رهنمون می‌شود» (حائری یزدی، ۱۳۸۵، ص ۲۵). قدرت نیز که بهره‌ای از هستی دارد، تا هنگامی دارای مشروعیت است که در جهت اهداف توحیدی و سعادت انسان در حرکت باشد.

پیش‌تر گفته شد که قدرت، پدیده‌ای ذاتاً نیک و مطلوب و یکی از نعمت‌های خداوند به شمار می‌آید؛ بنابراین سلیمان از آفریدگار می‌خواهد که «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (ص: ۳۵)؛ «مُلک» به معنای فرمانروایی و تولی و ضبط چیزی که در آن تصرف شده است، با حکم و فرمان خاص (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۷۷۵) و این حکم و سلطنت با قدرت معنا می‌یابد و هنگامی که از مدار حقیقی خود دور می‌افتد و ابزار دست طاغوت در جهت ظلم و ستم و منافع شخصی می‌شود، نامطلوب است و قرآن انسان را به دوری از آن فرامی‌خواند: «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ» (نحل: ۳۶).

راغب در مفردات می‌نویسد: «قدرت وقتی برای انسان به کار می‌رود، هیئت و حالتی است که به وسیله آن می‌تواند کاری انجام دهد و هنگامی که وصف خدای متعال است، به معنای نفی عجز و ناتوانی از اوست». محال است که بتوان به غیر خداوند، عنوان «قدرت مطلق» را داد؛ هرچند شاید به طور لفظی برخی به کار می‌برند. هرکس به جز خداوند که وصف قدرت به او اطلاق می‌شود، از جهتی قادر و از جهتی دیگر، عاجز است و فقط خداست که عجز از او منتفی است. بر این اساس، گفته می‌شود «قدیر» یعنی او تواناست بر آنچه بخواهد، طبق آنچه اقتضای حکمت است؛ نه کمتر و نه بیشتر؛ بنابراین در واقع

صحیح نیست این وصف به کار رود، مگر برای خداوند. در قرآن آمده است: «به راستی که خداوند توانای بر هر امری است» (بقره: ۲۰). «مقتدر» نیز معنایش نزدیک به همین معناست: «عند ملیک مقتدر» (قمر: ۵۵). هنگامی که این معنا برای خداوند به کار می‌رود، معنای آن همان «قدیر» است و هنگامی که برای انسان استعمال می‌شود، به معنای به دست آوردن قدرت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۵۸). هرچه هست، یا خود اوست و یا از خود اوست. با توجه به اینکه «از» به گونه مستقل قابل تعقل و حتی تخیل نیست، سراسر هستی فقط «او» است و هیچ چیزی جز «او» نیست؛ زیرا هیچ چیز را جز «او» نمی‌توان به حکم بودن محکوم کرد، حتی اگر چیزی محکوم به حکم بودن باشد، آن چیز در هستی مستقل است، حال آنکه هیچ چیز جز «او» در هستی مستقل نیست (حائری یزدی، ۱۳۸۵، ص ۳۳۴).

### ۳. مراتب و سطوح قدرت

از آنجا که قدرت درگیر کمشکش‌های علمی بی‌شماری بوده، تلقی یکسانی نیز از آن وجود ندارد، استیون لوکس (Steven Lukes) سه نگرش تک‌بُعدی، دو‌بُعدی و سه‌بُعدی به قدرت را نام می‌برد (لوکس، ۱۳۷۵، صص ۱۵ و ۳۵). در ادامه به اختصار این نگرش‌ها و نگرش چهارم به قدرت را توضیح می‌دهیم و سپس نگرش قرآن را در این باره بیان خواهیم کرد. «قدرت» در لایه اول، قابل مشاهده، متمرکز و عریان است که از آن به «نظر شهودی قدرت» تعبیر می‌شود. رابرت دال در این تعریف بر این نکته تأکید دارد که قدرت یک ظرفیت و گنجایش نیست، بلکه رفتاری قابل مشاهده است که فردی بر دیگری اثر

می‌گذارد تا کاری را انجام دهد؛ اگر آن تأثیر نبود، آن کار را انجام نمی‌داد (See: Dahl, 1961, P.17). در این گونه از قدرت، تعریف همراه با ستیز آشکار و عریان است. از آنجا که در این اعمال قدرت، افراد، بازیگران و عوامل گوناگونی نقش بازی می‌کنند؛ بنابراین این نگرش تکثرگرایانه است که در آن عوامل قدرت، هرکدام در قلمرو خود نقشی محدود بازی می‌کند. در مقابل و با نقد این دیدگاه، پیتر بچراچ (Peter Bachrach) و مورتن باراتز (Morton Baratz) معتقدند شکلی لطیف و دقیق از اشکال قدرت که درگیر تصمیمات مستقیم نیست، غافل مانده است. آنها بحث می‌کنند که اعمال و کاربرد مستقیم قدرت در مواردی مانند تصمیم‌سازی، فقط یک ساحت و چهره از قدرت است. قدرت به طور گسترده، چهره‌ای پنهان نیز دارد که آنها آن را «نبود تصمیم‌گیری» می‌نامند. این موضوع دربردارنده تلاش‌هایی است که گروه‌های قوی، مباحثات و تصمیم‌گیری‌ها را به مسائل بی‌ضرر محدود می‌کنند. این روش از راه دستکاری و تحریف ارزش‌ها، نهادها و اسطوره‌های جامعه انجام می‌شود. نتیجه و پیامد این مسئله آن است که در طرح برخی مسائل در مباحثات و تصمیم‌گیری‌ها، امور دیگر را از ملاحظه و مشورت کنار می‌گذارند تا در واقع طرح نشوند. این روش به معنای آن است که مسائلی که بالقوه خطرناک‌اند، مطرح و وارد مذاکره و مناقشه نشوند.

در سطح دوم قدرت، بحث از تأثیرگذاری هنجارها و ارزش‌های ژرف در ساخت قدرت است (see: Bachrach and Morton Baratz, 1970, P.178)؛ بنابراین در این رویکرد، قدرت با بهره از ارزش‌های جامعه، شرایطی را به وجود می‌آورد که حوزه تصمیم و اختیارات افراد را محدود می‌سازد یا در واقع، مانع

از تصمیم‌گیری دیگران می‌شود.

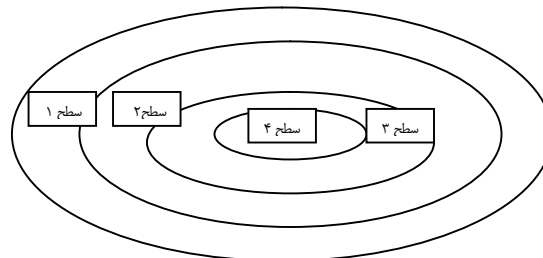
اما در سطح سوم - به تعبیر استیون لوکس - قدرت نه تنها دربردارنده فرایند تصمیم‌گیری و فقدان تصمیم‌گیری و جلوگیری از آن است، بلکه در منافع تصمیم‌گیرندگان نیز درگیر است و آنها را نیز شامل می‌شود. او معتقد است برای فهم درست کاربرد قدرت باید نقش تأثیرگذار منافع را نیز در نظر گرفت. وی در این ساحت از قدرت، بر مفهوم محوری ستیز پنهان و تضاد منافع کنش‌گران اجتماعی، در عرصه پنهان واقعیت‌ها تأکید می‌کند و ساخت اجتماعی را در جهت‌دهی و گرادهی به جامعه مورد توجه قرار می‌دهد. در این نگرش، اعمال‌کننده قدرت خود را چندان پنهان می‌کند که فرد تأثیرپذیرنده متوجه کاربرد قدرت بر روی خود نمی‌شود. لوکس در تعریف قدرت می‌گوید: «(الف) زمانی بر (ب) اعمال قدرت می‌کند که (الف)، (ب) را به گونه‌ای مخالف منافع وی تحت تأثیر قرار دهد» (لوکس، ۱۳۷۵، ص ۴۹).

سطح چهارم قدرت به وسیله فیلسوف فرانسوی، میشل فوکو طرح شده است. در این دیدگاه، قدرت از راه تعریف شرایط احتمال و امکان به دست می‌آید؛ بدین معنا که شرایط امکان به ما نشان می‌دهد که چه ادعا و خواسته‌ای در شرایط خاص زمانی می‌تواند ظهور یابد یا نیابد. هدف مطالعه این شرایط و وضعیت‌های احتمالی آن است که چگونه احکام و دستورهای خاص، ظهور می‌یابد، در حالی که دستورهای دیگر نمی‌توانند بروز یابند. نوآوری فوکو در نظریه‌های قدرت آن است که شرایط احتمالی، فقط مهارکننده منافع کنش‌گران و نیروی تصمیم‌سازان نیست، بلکه آن شرایط در واقع تولیدگر تصمیم‌ها و منافع‌اند. این روابط تولیدگر قدرت، در مجموعه‌ای کلی از شگردهای ریز سیاسی قرار می‌گیرد که در سراسر جامعه منتشر شده است. شاید مهم‌ترین

شگردها، نظام قدرت - دانش باشد. این نظام‌ها برساخته مجموعه‌ای از دانش پنهان کارشناسی، آشکال نهادی هم‌بسته و بدنه‌ای کامل از شگردهای عملی‌اند. در نتیجه، قدرت، جسم و روح ما را از خود می‌کند و روش رفتار، گرایش‌ها، زبان گفت‌وگو و حتی روشی که می‌آموزیم را شکل می‌دهد. (Foucault, 1980, P. 173). در نگرش، لایه پنهان قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد و قدرت خود را در دانش اجتماعی نشان می‌دهد.

به رغم آنکه رویکردهای فوکویی به قدرت در چند دهه اخیر همواره تأثیرگذار بوده؛ ولی از انتقاد نیز به دور نمانده است. یکی از انتقادهای آن است که این دیدگاه، نگاه خود را بر بسیاری از آشکال مقاومت، مخالفت، ایستادگی، رقابت و مذاکره که در هر نظام قدرتی وجود دارد، بسته است. نقد دوم آنکه این رویکرد، تمرکز بسیاری بر کارهای خرد سیاسی قدرت دارد و این باعث شده است که روابط ساختاری استوار و گسترده قدرت مانند سرمایه‌داری، دیوان‌سالاری و روابط خویشاوندی نادیده انگاشته شود و از آنها غفلت شود. اشکال سوم آنکه این نگرش، حل مشکل عقلانیت و آزادی کارگزار از ساختار قدرت و رهایی او از ستم آن را بسیار سخت می‌کند. این به معنای آن است که این دیدگاه دستیابی به روشی که بازیگر قدرت، دست کم به انتخابی محدود دست یابد را، ناممکن می‌سازد. این انتقادهای باعث ظهور و پیدایش نظریه‌های جدید و هیجان برانگیز قدرت شد. رویکرد اول، به سمت رئالیسم انتقادی به هدف تعیین سازوکارهای تولیدکننده بنیادین نزدیک شد که روابط قدرت مانند دیوان‌سالاری، تنظیم نهادی و بازارها را تولید می‌کند. رویکرد دوم برگرفته از «نظریه شبکه بازیگر» است که توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که چگونه روابط قدرت، حاصل و پیامد تنظیمات شکننده رفتارهایی است که شاید شامل

موضوعات، فناوری‌ها، متون و مردم می‌شود و رویکرد نهایی، برخاسته و الهام گرفته از نظریه جنبش‌های اجتماعی است که چگونگی تولید قدرت از راه دادوستد و تعاملات همیشگی میان کشمکش‌های اجتماعی و توافق شکننده اجتماعی را بررسی می‌کند (Spicer, 2007, P.285).



- **سطح یک:** قدرت آشکار، قابل مشاهده تکثرگرایانه؛
- **سطح دو:** قدرت نیمه‌پنهان، منع تصمیم‌گیری، تحریف ارزش‌ها؛
- **سطح سه:** ستیز پنهان، تضاد منافع گنش‌گران، تأثیرگذاری ساخت اجتماعی و تأثیرپذیری ناخودآگاه قدرت؛
- **سطح چهار:** شگردهای خرد سیاسی، تأثیرگذاری نظام قدرت - دانش بر روش و ارزش.

در ادامه تلاش کردیم با توجه به سطوح و لایه‌های قدرت، برخی از ساحت‌های آنها، ماهیت، پشتوانه و پیامدهای هریک را نشان دهیم:

پیامدها	پشتوانه	ماهیت	لایه‌های قدرت
ترس، اختناق	زور	اجبارآمیز	لایه اول
امتیاز، نبود شایسته‌سالاری	ثروت	پاداش	لایه دوم
قانون، سامان جامعه	استدلال عقلانی	اقتناعی	لایه سوم

شایان ذکر است این سطوح قدرت و چانه‌زنی بر سر آنها، عقلی است و ضرورتاً جزء ذاتی تمدن غرب به شمار نمی‌آید؛ بنابراین این تجربه عقلی را می‌توان در هر فرهنگ و تمدن دیگری تجربه کرد و آزمود، بدون آنکه بر این باور باشیم که همه این ادبیات با مباحث قرآن کریم انطباق دارد و یا آن ابعاد را بر قرآن تحمیل و تطبیق کنیم؛ ولی با توجه به اینکه بیشتر این تحلیل‌ها فرازمانی و فرامکانی‌اند، می‌توان برخی از سطوح قدرت و ساحت‌های آن را در قرآن کریم مشاهده کرد؛ به عنوان مثال، هنگامی که فرعون به ساحران می‌گوید از آنجا که بدون اجازه من به موسی ایمان آورده‌اید، پس بی‌شک دست‌های شما و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع می‌کنم و شما را بر تنه‌های درخت خرما به دار می‌آویزم (طه: ۷۱) یا آنکه فرعون، حضرت موسی علیه السلام را تهدید به زندان می‌کند، او گفت: «اگر خدایی غیر از من اختیار کنی، قطعاً تو را از زندانیان قرار می‌دهم» (شعراء: ۲۹)؛ همچنان که یکی دیگر از کارهایی که انجام می‌دهند، قتل یا تهدید به آن است. خداوند می‌فرماید: «وقتی (موسی) حقیقت را از جانب ما برای آنان آورد، گفتند: پسران! کسانی را که با او ایمان آورده‌اند، بکشید و زنانشان را [برای بیگاری] زنده بگذارید و فرعون گفت: مرا بگذارید موسی را بکشم» (غافر: ۲۵-۲۶). در این باره، قدرت سطح اول مطرح می‌شود که آشکار است و به ترس و اختناق و نظام استبدادی می‌انجامد.

در سطح دوم، فرعون که مظهر قدرت نامطلوب است، به روایت قرآن کریم به دنبال تحریف ارزش‌ها نیز هست. او به مردمش می‌گفت: «من می‌ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در زمین فساد کند» (غافر: ۲۶). وی آیین خدا را که به

وسيله حضرت موسیؑ آورده شده است، فساد می‌پندارد و راه خویش را صلاح می‌داند. همچنین، در جای دیگری نیز آمده است که فرعون با تحریف حقیقت به مردمش این‌گونه القا می‌کند که حضرت موسیؑ به دنبال آن است که شما را از سرزمین تان بیرون کند. خداوند درباره این تهمت، به نقل از فرعون می‌فرماید: «می‌خواهد با سحر خود، شما را از سرزمینتان بیرون کند. اکنون چه رأی می‌دهید؟» (شعراء: ۳۵)؛ همان‌گونه که می‌توان برخی از ویژگی‌های سطوح دیگر قدرت را مانند سلطه مزورانه و فریبکارانه خودکامگان یادآور شد، به گونه‌ای که افراد جامعه چندان به دست‌های پوشیده و کاربرد پنهان آن، پی نمی‌برند. مستبدان دسیسه می‌کنند: «فرعون آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد» (طه: ۶۰). نوع سلطه‌ای که مستکبران بر جامعه می‌یابند و با توجه به آنکه مستبدان همه امور جامعه را در قبضه خود می‌گیرند و مردم را اسیر و متاع خود می‌پندارند؛ بنابراین آنان حتی ارزش‌ها، ذهنیت‌ها و اندیشه شهروندان خود را نیز در اختیار خود می‌گیرند و مردم نمی‌توانند با توجه به آن تبلیغات سنگین و فضای آلوده، به چیز دیگری فکر کنند و به اندیشه‌ای دیگر برسند و حق را تشخیص دهند.

در سطح سوم قدرت از نظرگاه دینی و قرآنی، به نظر می‌رسد بیش از هر امر دیگری، قدرت با استدلال عقلی به سامان جامعه می‌اندیشد و یکی از پایه‌ای‌ترین ابزار آن، قانون الهی است؛ ولی از آنجا که شهروندان با دلیل عقل، وجود خداوند را پذیرفته‌اند؛ بنابراین قانون و سامانه نظمی را که او آورده است نیز برتر می‌دانند؛ زیرا نظم در تشریح از آن خدای بزرگ است (بقره: ۲۲۹)، به همین دلیل قانع می‌شوند؛ هرچند در همین جامعه و در لایه‌های زیرین آن، قدرت با پشتوانه نظام



دانش، نقشی عمده و کلیدی بازی می‌کند و به روش‌ها، بینش‌ها و ارزش‌های جامعه سامان می‌بخشد و راهبردسازی می‌کند. خداوند نخستین امر بعد از آفرینش را دانش ذکر می‌کند و می‌فرماید: «بخوان و پروردگار تو کریم‌ترین کریمان است. همان‌کس که به وسیله قلم آموخت» (علق: ۳ و ۴)؛ آن‌گونه که به قلم و آنچه که می‌نویسد قسم یاد می‌کند (قلم: ۱)، پس دانش، قدرت است و قدرت‌آور. در این موارد، می‌توان صحبت از سطح چهارم قدرت را طرح کرد.

#### ۴. مراتب اعمال قدرت

وقتی قدرت در جامعه جریان می‌یابد، مراتبی دارد و هرکدام از آن مراتب، پیامدهای خاصی را به دنبال می‌آورد و به تعبیر دیگر، ماهیت آن را دگرگون می‌سازد. در ادامه برخی از این مراتب را یادآور می‌شویم:

- **قانع‌سازی عقلی:** بهترین شکل برای نفوذ است؛ یعنی واقعیت و حقیقت بیان می‌شود، اینکه چرا افراد باید کارهایی را انجام دهند، مانند آنکه پزشک شما را به گونه‌ای قانع‌کننده از کشیدن سیگار باز می‌دارد؛

- **قانع‌سازی ساختگی:** یعنی با دروغ یا انحراف و گمراهی، فردی به اطاعت واداشته شود.

۱. ایجاد انگیزش: در این مرتبه، فرد با جایزه یا کیفر روبه‌روست تا کاری را

انجام دهد، مانند رشوه‌دادن؛

۲. تهدید به مجازات: مانند زندان و بی‌کارشدن؛

۳. اجبار: فرد به ناچار باید کاری را انجام دهد؛

۴. نیروی فیزیکی - جسمی: پشتوانه اجبار است (با بهره‌گیری از زور یا

تهدید جسمی).

مرزبندی هریک از این مراتب و خط‌کشیء دقیق میان آنها امری سخت است؛ چه بسا قدرت، ترکیبی از این مراتب را در خود داشته باشد. طبق منطق قرآن کریم، بهترین دولت‌ها آنهایی‌اند که نوع اول قدرت را اجرایی می‌کنند که براساس عقلانیت، برنامه‌ریزی و قانون، امور جامعه به سامان می‌رسد و بدترین آنها از نیروی خشونت‌آمیز و فیزیکی برای اعمال قدرت بهره می‌گیرند که پیامد آن ایجاد ترس، وحشت و اختناق است؛ بنابراین اعمال قدرت از دیدگاه قرآن کریم، بر نوعی عقلانیت مبتنی است؛ بر این اساس، تلاش می‌شود تا سامان جامعه با قانع‌سازی عقلانی و ایجاد قانون الهی در جامعه شکل گیرد. اجرای قوانین الهی همراه با رضایت و توجیه شهروندان انجام می‌شود و از آنجا که پشتوانه آن خردورزی است؛ بنابراین آنان نیز با طیب خاطر و رضایت قلبی امور را می‌پذیرند و به قدرت و لوازم آن گردن می‌نهند. در این صورت است که قدرت، شکل اقتدار به خود می‌گیرد.

### ۵. مؤلفه‌های قدرت سیاسی از دیدگاه قرآن کریم

منظور از مؤلفه‌ها، عناصر شکل‌دهنده قدرت سیاسی است. به نظر می‌رسد با مراجعه به کلام خداوند می‌توان برخی از مؤلفه‌های اصلی قدرت را به ویژه در حوزه معنوی، ردیابی کرد. برخی از این مؤلفه‌ها درصددی از قدرت سیاسی را به وجود می‌آورند؛ چنین نیست که هریک به طور جداگانه ایجادکننده قدرت باشند. این مؤلفه‌ها هنگامی که به شکل مجموعه در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، قدرت سیاسی شکل می‌گیرد. در قرآن کریم، گاهی

مؤلفه‌های مادی و معنوی قدرت در کنار یکدیگر مشاهده می‌شوند. در ادامه به برخی از مؤلفه‌های مادی قدرت اشاره کوتاهی خواهیم کرد و سپس به مؤلفه‌های معنوی می‌پردازیم:

### ۱-۵. مؤلفه‌های مادی قدرت

در نگرش سیستمی و نظام‌وار، همه حوزه‌های اجتماعی با یکدیگر ارتباط و پیوند استوار دارند. قدرت، پدیده‌ای چندوجهی و متشکل از مسائل پیچیده سیاست، اقتصاد، فرهنگ و اجتماع است. قدرت اقتصادی، قدرت سیاسی می‌آورد و برعکس. مؤلفه‌های اقتصادی یا فرهنگی، بخشی از عوامل شکل‌گیری قدرت‌اند. قدرت سیاسی به قابلیت‌ها، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی وابستگی شدید دارد؛ زیرا قدرت در هر دو حوزه اقتصاد و سیاست وجود دارد.

خداوند در سخن از واگذاری حاکمیت و قدرت به طالوت، به هر دو جنبه اشاره می‌کند. در سوره بقره در روایت گماشتن طالوت به عنوان پادشاه و اعتراض بنی‌اسرائیل مبنی بر آنکه [ما برتریم، چون گشایش بیشتری در مال داریم]، آمده است که پیامبرشان فرمود: «خدا او را بر شما برتری داده و او را در دانش و [نیروی] بدنی بر شما برتری بخشیده است. پروردگار پادشاهی خود را به هرکس که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست» (بقره: ۱۴۷). طالوت نه از خاندان نبوت بود و نه از خاندان پادشاهی، در حالی که بنی‌اسرائیل از هر دو خاندان بودند؛ بنابراین اعتراض کردند و پیامبرشان به آنان چنین جواب داد که خداوند او را بر شما برگزیده است و به او گشایش در «علم» و «توان جسمانی»

داده است. برتری قوم بنی اسرائیل از سوی خداوند بود، ولی اکنون خداوند طالبوت را بر آنان برتری داده است؛ زیرا فضل از سوی خداوند تعالی است. سپس علامه اشاره دارد که مُلک و پادشاهی، استقرار سلطه و غلبه بر اجتماع است؛ زیرا هدف آن است که اراده‌های متفرق و پراکنده مردم، هماهنگی یابد تا هر فردی از جامعه بتواند راه کمالی که شایستگی آن را دارد، بی‌پیماید بدون آنکه کسی مزاحمش شود. هدف از پادشاهی آن است که صاحب قدرت، تدبیر امور جامعه کند، به گونه‌ای که هر فرد به کمالش دست یابد و برای نیل به آن مطلوب، دو امر لازم است: یکی علم به مصالح و مفاسد زندگی مردم و دیگری قدرت جسمانی برای اجرای دیدگاه‌های خود در جهت مصالح جامعه؛ بنابراین قول خداوند به این دو امر اشاره دارد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۸۷).

در نگرش قرآنی به توانمندی مالی و اقتصادی نیز اشاره شده است که در شکل‌گیری قدرت سیاسی تأثیرگذار است: «قطعاً شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما در آن، وسایل معیشت نهادیم» (اعراف: ۱۰). توان مالی - اقتصادی، یکی از مؤلفه‌های قدرت سیاسی کشورهاست. امروزه اموری مانند میزان صنعتی‌شدن، درآمد سرانه، مصرف انرژی، تولید سالانه فولاد، سطح مهارت‌های فنی، نیروی کار، توانایی تولید مواد سرمایه‌ای و تولیدات نظامی از شاخص‌های مهم در قدرت اقتصادی کشورها به حساب می‌آیند؛ ولی از دیدگاه قرآن، حتی بحث اقتصادی نیز به عوامل و مؤلفه‌های گوناگون معنوی مرتبط است. خداوند بر بسیاری از مسائل اقتصادی تصریح کرده است که باعث بالارفتن توان اقتصادی جامعه اسلامی و طبعاً قدرت سیاسی می‌شود؛ مثلاً احکام مربوط به مال از حیث جایگاه و نوع نگرش به آن یا اموری که به چگونگی

جمع‌آوری، کسب، گردش و انفاق مال مربوط است. صدها آیه درباره بیان احکام مالی وارد شده است؛ آیاتی که به خمس (انفال: ۴۲)، زکات (حشر: ۶)، صدقات (توبه: ۶۰)، انفاق، تحریم ربا (آل عمران: ۱۲۰ / بقره: ۲۷۵)، اکل مال به باطل مانند رشوه و غش در معامله، گردش اموال در جامعه (حشر: ۶) و... مربوط می‌شود (ر.ک: ابراهیم الناصر، [بی‌تا]، صص ۲۱ و ۳۴).

قدرت سیاسی بدون توانمندی نظامی نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد؛ بنابراین یکی از عناصر اساسی در تشکیل قدرت سیاسی به شمار می‌آید و از عوامل عمده قدرت دولت‌ها و ملت‌ها محسوب می‌شود. قرآن کریم با توجه به اینکه دین اسلام، هنجارها و ایستارهای زمانه خود را به چالش کشاند و مناسبات قدرت را دگرگون ساخت، بر توان نظامی و آمادگی دفاعی تأکید دارد و مسلمانان را به تقویت نظامی و آمادگی رزمی تشویق می‌کند. در سوره انفال آمده است: «هرچه در توان دارید از نیرو و اسب‌های آماده، بسیج کنید تا با این (تدارکات)، دشمن خدا و دشمن خودتان و دیگر دشمنان را بترسانید» (انفال: ۶۰). اصل و ریشه «رباط»، ملازمت و مواظبت بر امر و نگهبانی از مرزهاست. «رباط» آن است که هریک از دو طرف جنگ، گروهی را بر سر مرزها بفرستد و آمادگی خود را حفظ کند؛ بنابراین «رباط» به پایگاه در کنار مرزها گفته می‌شود (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۴، ص ۲۴۸). آمادگی نیروی نظامی در همه قوای عقیدتی، علمی، سیاسی، اقتصادی و مانند آن و نیز اسبهای آماده که امروزه سلاح‌های خودکار را شامل می‌شود، برای ترساندن دشمنان شما و دین خداست تا آنکه طمع به رویارویی با شما پیدا نکنند (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹، ص ۱۸۴). به بیان طبرسی، در این آیه خداوند امر می‌کند که مسلمانان پیش از رویارویی با دشمن،

سلاح خویش و هر آنچه توان دارند را آماده کنند. عقبه بن عامر از پیامبر اسلام ﷺ، روایت می‌کند که منظور از «قوه»، قدرت رمی و تیراندازی است. برخی گفته‌اند منظور از «قوه»، وحدت کلمه و اعتماد به خداوند تعالی است و برخی نیز معتقدند منظور دژ و قلعه است: «وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ: اسبهای ورزیده را برای جنگ آماده کنید». از نبی مکرم اسلام ﷺ روایت شده است که فرمود: «اسب‌های ورزیده را مهیا کنید که پشت آنها در میدان کارزار برای شما مایه عزت و سربلندی است و شکم‌هایشان گنج» (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۴، ص ۸۵۳). به طور کلی، آمادگی نظامی به منظور دفاع از حقوق جامعه اسلامی و منافع حیاتی آن است؛ آن‌گونه که تظاهر به قدرت نیز زمینه‌ساز ترس دشمن خواهد بود که این نیز نوعی از دفع تجاوز دشمن است. خداوند می‌فرماید: «تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ» که ذکر یک فایده از فواید آمادگی در برابر دشمن است و به افراد جامعه برمی‌گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۱۱۷). همچنین، کلمه «قوه» هرچیزی را شامل می‌شود که با آن عملی از اعمال انسان ممکن می‌شود و در جنگ و جهاد، هر چیزی را دربرمی‌گیرد که با آن جنگ اداره می‌شود؛ از انواع اسلحه، مردان کارورزیده و تشکیلات نظامی (همان، ص ۱۱۴).

## ۲-۵. مؤلفه‌های معنوی قدرت

پیش‌تر گفته شد که در قرآن کریم علاوه بر مؤلفه‌های مادی قدرت، بر مؤلفه‌های معنوی آن تأکید بیشتری می‌شود و جلوه‌هایی از آن را می‌توان در برخی آیات یافت؛ به عنوان مثال، در مواردی خداوند بر «قدرت غیبی و ماورایی» در جهاد با دشمن اشاره دارد. در سوره آل‌عمران می‌خوانیم: «آنگاه که به مؤمنان می‌گفتی:

آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرود آمده، یاری کند؟» (آل عمران: ۱۲۴). سپس اشاره می‌کند که اگر مؤمنان صبر کنند و پرهیزگاری نمایند، پروردگار آنان را با پنج هزار فرشته نشاندار یاری خواهد کرد (آل عمران: ۱۲۵). همچنین در سوره انفال آمده است که به یاد آورید زمانی را که پروردگار خود را به فریاد می‌طلبیدید؛ پس دعای شما را اجابت کرد: «من شما را با هزار فرشته پیاپی، یاری خواهم کرد» (انفال: ۹). هرچند قدرت برآمده از فرشتگان شاید ذیل قدرت سیاسی قرار نگیرد؛ ولی به هر حال، عاملی معنوی است که پیامدها و نتایجی سیاسی - اجتماعی دارد. این آیات نشان می‌دهد که همه قدرت‌ها، نظامی و مادی نیست و می‌توان از مؤلفه‌های معنوی یاد کرد که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود.

### ۱-۲-۵. عزت

عزت یکی از مؤلفه‌های معنوی شکل‌گیری قدرت در قرآن کریم است. اصل لغت «عزت»، بر شدت و قدرت و مشابه آن یعنی غلبه و قهر نظارت دارد. در «عزت»، صلابت و شدت نیز هست و حالتی است که مانع مغلوب‌شدن انسان می‌شود و «عزیز» کسی است که بر دیگران غالب می‌شود و خود مغلوب نمی‌شود (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، ص ۱۱۴). شاید تعبیر «قدرت شکست‌ناپذیر»، تعبیری رسا برای این کلمه باشد. عزت گاه پسندیده و گاه ناپسند است. عزتی که برای خداوند و رسولش است، همیشگی، جاودانه و عزتی حقیقی است؛ ولی عزتی که برای کافرین است، در واقع ذلت است؛ هرچند آنان می‌پندارند که عزیزند. این صفت در مقابل «ذلت»، به معنای سستی و کوچکی است. عزت،

برتری و استعلا نسبت به دیگران است و مفاهیم قهر، غلبه، قدرت و شدت، از آثار عزت است؛ زیرا کسی که برتری یابد، قدرت و غلبه می‌یابد و پیروز می‌شود. عزت کامل فقط در خداوند متعال تحقق می‌یابد؛ زیرا نورش بی‌پایان و است و همانند علم، قدرت، حیات و دیگر صفات ذات او، ازلی و ابدی است؛ پس او برتر از همه عالم وجود است و مراتب بعدی عزت در میزان نزدیکی به خداوند محقق می‌شود؛ بر این اساس، در کلام خداوند آمده است: «کسی که عزت می‌خواهد، پس [بداند] که همه عزت‌ها از آن خداوند است» (فاطر: ۱۰). همچنین، در جای دیگر می‌فرماید: «عزت از آن خداوند، رسول او و مؤمنان است» (منافقون: ۸)؛ زیرا پیامبر ﷺ، مظهر صفات الهی است و بعد مؤمنان مظهر صفات پیامبرند؛ ولی کافران و منافقان که از جهت اخلاقی، عملی و فکری مخالف خدا و رسول‌اند، بهره‌ای از نور خدا و صفات او ندارند و در جهل و تاریکی غوطه‌ورند (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۸، صص ۱۱۴ و ۱۱۷).

هرچند در برخی موارد، عزت، ظهور بیرونی و مادی دارد و خود را در مال، عنوان، دانش، جاه و مقام یا نسبت نشان می‌دهد؛ ولی در واقع این موارد عزت‌آور به معنای حقیقی نیستند. کافران می‌پندارند که عزت، استعلا و برتری فقط در عالم ماده و امور مادی اتفاق می‌افتد، در حالی که غافل‌اند که این جنبه از عزت، دگرگون‌پذیر، اعتباری و فانی است. خداوند ضمن اشاره به آنکه گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن خداست، به این جمله منافقان اشاره می‌کند که می‌گویند: «چون به مدینه بازگردیم، آنکه عزیزتر است آن را که خوارتر است از آنجا بیرون می‌کند و حال آنکه عزت [و ارجمندی] از آن خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولیکن منافقان نمی‌دانند» (منافقون: ۸). آنان نمی‌دانند که ذلت در



حقیقت در گمراهی انسان از سرچشمه عزت است؛ به تعبیر قرآن، آنان که با خدا و پیامبر او به دشمنی برمی‌خیزند، در (زمره) خوارترین‌اند (مجادله: ۲۰).

عزت و قدرت، با یکدیگر پیوندی استوار دارند. عزت بدون قدرت و قدرت بدون عزت معنا نخواهد داشت. عزت از آنجا فراهم می‌آید که پیامبر گرامی اسلام ﷺ و مؤمنان در وجود خویش درمی‌یابند که به منبع پایان‌ناپذیر قدرت متصل‌اند. این احساس وقتی به عرصه سیاسی وارد شود، جامعه‌ای عزتمند و قدرتمند شکل می‌گیرد؛ بنابراین خداوند در قرآن شریف سفارش می‌کند که «سستی» و «اندوه» به خود راه ندهید و «ایمان» و «برتری» را در کنار یکدیگر می‌آورد و با ضمیر جمع، خطاب به جامعه مسلمانان، این مسئله بیان می‌شود که سست و اندوهگین نشوید که شما برترید، اگر مؤمن باشید (آل عمران: ۱۳۹). *سورآبادی* می‌نویسد: «عزّ خدای، سه است: عزّ‌الوهِیت، خالقیت و رازقیت؛ و عزّ رسول، سه است: عزّ نبوت، رسالت و شریعت؛ و عزّ مؤمنان، سه است: عزّ معرفت، شهادت و طاعت» (سورآبادی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۲۶۱۱). خودآگاهی و تفتن مؤمنان به عزتی که دارند - از جمله عزت پیروی از فرمان‌های خدا و پیامبر ﷺ - به وجودآورنده رهبری توانمند است که لازمه جامعه‌ای قدرتمند و باعزت است، در حالی که منافقان می‌پندارند عزت در دینار، مرکب رهوار یا پیروان بسیار است: «همانان که غیر از مؤمنان، کافران را دوستان [خود] می‌گیرند. آیا سربلندی را نزد آنان می‌جویند؟ [این خیالی خام است] چرا که عزت، همه از آن خداست و با اراده خداوند حاصل می‌آید» (نساء: ۱۳۹). امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده است، جز اینکه به او اجازه نداده است

که خود را ذلیل و خوار کند، مگر نمی‌بینی خداوند در این باره فرموده: عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است. سزاوار است مؤمن همیشه عزیز باشد و ذلیل نباشد» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۶۳).

یکی از پیامدها و دستاوردهای عزت، استقلال جامعه از جهات متفاوت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است که باعث تقویت و برتری قدرت سیاسی می‌شود. در قرآن کریم تأکید شده است که هیچ راهی برای سلطه کفار بر مسلمانان وجود ندارد و آنان هرگز نباید بر مسلمانان چیرگی یابند (نساء: ۱۴۱) که در فقه و اندیشه سیاسی اسلام از آن به قاعده «نفی سبیل» نام می‌برند؛ بر این اساس، سفارش می‌شود که مؤمنان، کافران را ولیّ و تکیه‌گاه خود قرار ندهند (نساء: ۱۴۴ / مائده: ۵۱) و گرایش و اعتماد به کافران نداشته باشند (هود: ۱۱۳). از اهل کتاب و مشرکان، پیروی نکنند (آل عمران: ۱۴۹ / مائده: ۴۹) و ارتباط دوستانه با مشرکان برقرار نکنند (آل عمران: ۱۱۸ / مائده: ۵۷). نهی از تمایل و رکون به ستمگران، به معنای نهی از اعتماد به آنان است در باطلشان، حال خواه این اعتماد در اصل دین باشد یا در زندگی دینی (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۲۲۴). «رکون» به معنای بخش قوی و محکم هرچیز است و معنای رکون در اینجا یعنی استناد به ظالمان و اعتماد به ولایت، رهبری و یاری آنان (رشیدرضا، ۱۴۱۴، ج ۱۲، ص ۱۷۹). به هر حال، نفی گرایش به ظالمان، به استقلال جامعه می‌انجامد و راه تقویت قدرت سیاسی را هموار می‌سازد.

## ۲-۲-۵. علم و دانایی

یکی از دیگر مؤلفه‌های اساسی قدرت که خداوند متعال در قرآن کریم نه تنها

برای قدرت، بلکه برای بسیاری از مفاهیم اجتماعی و سیاسی دیگر به کار می‌برد، علم و دانایی است. آگاهی، بنیاد همه حرکت‌ها و تکاپوهاست. علم و قلم می‌تواند مسئله اساسی قدرت یعنی مشروعیت را حل کند و بهترین راه‌های رسیدن به تعادل و ثبات را نشان دهد. در قرآن کریم، دانش جایگاهی ارجمند دارد: «آیا کسانی که می‌دانند و آنان که نمی‌دانند، برابرند؟» (زمر: ۹) و در آیه‌ای دیگر، در بلندمرتبتی عالمان مؤمن آمده است: «خدا کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که به آنان دانش داده، به رتبه‌هایی بالا می‌برد» (مجادله: ۱۱). در این قرآن، علم و قدرت در کنار یکدیگر قرار گرفته است. در کلام خداوند در موارد دیگر، صفات «قدیر» و «علیم» خداوند که مظهر «قدرت» و «علم» اند در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند (شوری: ۵۰). در سوره روم می‌خوانیم: «خدا همان کسی است که شما را آفرید ... او هر چه بخواهد می‌آفریند و دانا و تواناست» (روم: ۵۴).

در برخی آیات، «عزیز» و «علیم» در کنار یکدیگر ذکر شده‌اند. گفته شد که «عزت» جلوه و نشانی از قدرت است (فصلت: ۱۲ / انعام: ۹۶ / یس: ۳۸) و در آیات دیگری، «عزیز» و «حکیم» در کنار یکدیگر به کار رفته‌اند که «حکمت» شکلی از «علم» است. اصل ماده «حکم» آن است که حمل می‌شود بر موضوعی و آن چیزی که امر و نهی به آن محقق می‌شود؛ البته هنگامی که از روی «یقین» و قطعیت باشد. بر این اساس، «حکم» بر «قضا» نیز اطلاق می‌شود و به مناسبات قید «یقین» بر فقه، علم، منع، رد، اتقان و آنچه اختلاف، اضطراب و تردیدی در آن نباشد، اطلاق می‌شود. «حکمت» نیز فعلی است که دالّ بر نوع خاصی از حکم باشد و آن به معارف قطعی و حقایق یقینی عقلی برمی‌گردد؛ بنابراین

اطلاق کلمه «حکم» به خداوند، اشاره به رأی قطعی و جدی خدای متعال دارد و به همین مناسبت، در قرآن کریم مفهوم «حکیم» همراه با «علیم» یا «عزیز» به کار می‌رود؛ زیرا حکم قطعی نیاز به تحقق علم و عزت دارد (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۲، ص ۲۶۵)؛ به همین دلیل در قرآن کریم می‌خوانیم: «خداوند توانا و حکیم است» (بقره: ۲۲۰). در سوره انفال نیز نصر و پیروزی را که ناشی از قدرت است، از خداوند عزیز و حکیم می‌داند (انفال: ۱۰ / انفال: ۴۹ / بقره: ۲۲۸ و ۲۴۰ / مائده: ۳۸). در این آیات، حکمت، علم، عزت و قدرت در آیات گوناگون کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. صفاتی که عین ذات خدایند، چندگانگی صفات، به کثرت ذات او مبدل نمی‌شود. تكثر صفات او، تكثری مفهومی است. هیچ‌یک از صفات غیر از دیگری نیست. در مواردی که ذکر شد، علم و قدرت خداوندی مورد توجه بود و در کنار یکدیگر بودن این صفات در کلام خداوند، نشان از سنجیدگی و ارتباط عمیق میان آنها دارد. طبعاً هنگامی که این دو در عرصه سیاسی و اجتماعی نیز همراه شوند، پیامدهای نیکی را برای جامعه به دنبال می‌آورند.

در مواردی که قدرت درباره انسان‌ها به کار رفته نیز به این امر اشاره شده است و می‌بینیم که علم، سرچشمه قدرت سیاسی است و به واسطه علمی که انسان دارد، صاحب قدرت سیاسی می‌شود. در جریان طالوت در صفحات پیشین گفته شد که علم و قدرت جسمانی او باعث پادشاهی او می‌شود (بقره: ۱۴۷) و تقدم توانایی علمی بر توانایی جسمی، نشان از اهمیت بیشتر آن دارد (قرآنی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۹۲). در زمان حضرت سلیمان و جریان انتقال تخت ملکه یمن به سرزمین شام، قدرت آصف بن برخیا به همراه علم و دانایی او مطرح می‌شود، هرچند علم او از علوم قانوندانی و محاسبه عادی نبوده، به اسم اعظم

خداوند متصل بوده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۵، ص ۳۴۹)؛ ولی به هر حال قدرت او از آگاهی او (سرچشمه آگاهی از هر جا که باشد) ناشی می‌شود. قرآن کریم داستان مردی که تخت ملکه سبا را در چشم به هم‌زدنی از یمن به محضر سلیمان آورد، نقل می‌کند و پس از درخواست سلیمان، عفریتی از جن می‌گوید که من آن را پیش از آنکه از جایت برخیزی، نزد تو حاضر می‌کنم که بر این کار، هم توانایم و هم امین. سپس یکی دیگر از بزرگان که از علم کتاب بهره‌ای داشت و ظاهراً وزیر حضرت سلیمان بود، پیشنهاد دیگری را مطرح می‌کند و می‌گوید: «من پیش از چشم برهم‌زنی، آن را نزد تو می‌آورم» (نمل: ۳۸ و ۴۰). در این آیه به روشنی تبیین می‌شود که قدرت و توان بالای فرد، همراه با علم است: «او که نزدش بهره‌ای از دانش کتاب بود، توان یافت تا تخت را منتقل کند و آن کار فوق‌العاده را انجام دهد».

ارتباط میان «علم» و «قدرت» را در جریان هم‌آوردی داود با جالوت نیز می‌توان دید. در قرآن آمده است که خدا به داود، پادشاهی و حکمت داد و آنچه می‌خواست به او پیاموخت (بقره: ۲۵۱). «پادشاهی»، «جلوه‌گاه قدرت سیاسی»، «حکمت» و «آموزش خداوند» به داود و سلطنت او همراه با علم و دانش، همه در کنار یکدیگر به کار رفته است. این نکته در آیات دیگر نیز به روشنی بیان شده است که ما به داود و سلیمان، علم دادیم (نمل: ۱۵). در جای دیگری می‌فرماید: «از بنده ما داود قدرتمند که همواره به درگاه ما توبه می‌کرد، یادآور» (ص: ۱۷). از کنار یکدیگر قراردادن این دو آیه برمی‌آید که خداوند به داود «علم» و «قدرت» همزمان عطا کرده است و در آیه دیگری با توجه به علم و قدرتی که دارد، او را خلیفه، داور و حاکم در میان مردم قرار

می‌دهد و چنین می‌خوانیم: «ای داود! ما تو را خلیفه روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد» (ص: ۲۶). برآیند این آیات به ما نشان می‌دهد که افراد، صاحب قدرت می‌شوند؛ زیرا علم و دانایی دارند.

درباره نوع مناسبات قدرت و دانش، دو دیدگاه عمده وجود دارد: برخی دانش و برخی قدرت را مقدم و زمینه‌ساز دیگری می‌دانند. از یک منظر، زندگی تابعی از علم است و درست زندگی کردن، تابعی از درست دانستن است و در مقابل، برخی تمدن را بر علم مقدم می‌دانند؛ یعنی اراده تمدنی و اقتضائات مدنی را مقدم می‌شمارد؛ بنابراین علم تابعی از شیوه زندگی است (ر.ک: فیرحی، ۱۳۸۴، صص ۱۷ و ۲۳). به نظر می‌رسد دیدگاه قرآن کریم در دیدگاه اصالت دانش و تقدم آن بر قدرت جای دارد.

### ۳-۲-۵. اتحاد

از دیگر مؤلفه‌های معنوی شکل‌گیری قدرت سیاسی از منظر قرآن کریم، اتحاد افراد و اعضای جامعه برای اجرای احکام دین و رسیدن به سعادت و کمال است. قدرت بدون در کنار یکدیگر قرار گرفتن عناصری چندگانه که با یکدیگر اتحاد و یگانگی داشته باشند، شکل نمی‌گیرد. به ویژه در جامعه انسانی تا هنگامی که واحدها و افراد در جامعه هرکدام به سمتی حرکت کند و برای خود و اهداف خود بکوشد، قدرت سیاسی به معنای واقعی شکل نمی‌گیرد، قدرت برساخته نوعی هماهنگی میان رهبران و پیروان است که داری هدفی یکتا هستند و برای رسیدن به آن می‌کوشند؛ بنابراین اگر عنصر

وحدت و هماهنگی را از قدرت بگیریم، زیرساخت آن فرومی‌ریزد. هسته آغازین قدرت، هماهنگی و یکدلی است. این مسئله ویژه مسلمانان نیست، هرگاه گروهی متحد شوند، قدرتمند می‌گردند. قرآن کریم از اتحاد و هماهنگی فرعونیان در برابر موسی علیه السلام و پیروانش روایت می‌کند و اینکه فرعون «مأموران» خود را به شهرها فرستاد (شعراء: ۵۳) که ما همه به حال آماده‌باش درآمده‌ایم (شعراء: ۵۶) و در سوره طه آمده است که فرعونیان گفتند نیرنگ خود را گرد آورید و به صف پیش آید (طه: ۶۴).

خداوند در قرآن کریم از مسلمانان می‌خواهد دشمنی و چندگانگی پیشین خود را به یاد آورند و نعمت اتحاد و الفت میان خود را متذکر شوند: «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید؛ پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید» (آل عمران: ۱۰۳). علامه طبرسی پس از نقل دیدگاه‌های ابن مسعود و قتاده می‌گوید: «لا تفرقوا» یعنی «لا تفرقوا عن دین الله الذی امرکم فیه بلزوم الجماعة والاتلاف علی الطاعة و اثبتوا علیه: از دین خدایی که شما را به لزوم اتحاد و همبستگی بر طاعتش امر کرده، پراکنده نشوید و بر آن ثابت و استوار باشید» (طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۲، صص ۶۱۱ و ۶۱۳). خداوند تفرقه و اختلاف را به پرتگاه آتش توصیف می‌کند.

با کشمکش و اختلاف، هرکس برای منافع شخصی و گروهی خود کار می‌کند؛ بنابراین به دنبالش سستی و ضعف می‌آید که آغاز زوال قدرت است، در حالی که با الفت و برادری جایگزین خودپرستی و گروه‌گرایی می‌شود و قدرتی

مصمم به وجود می‌آورد. در قرآن آمده است که این یگانگی و برادری را خداوند در میان دل‌ها ایجاد کرد: «او همان است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و در میان دل‌های آنان الفت و برادری برپا کرد. اگر تمام آنچه روی زمین است صرف می‌کردی که در میان دل‌های آنان الفت بیفکنی، نمی‌توانستی؛ ولی خداوند در میان آنان الفت ایجاد کرد. او توانا و حکیم است» (انفال: ۶۲-۶۳)، شاید اشاره به همین جنبه از بحث باشد که خداوند از جامعه اسلامی به «امت» تعبیر می‌کند. «امه» در لغت از «أمّ» گرفته شده است که به معنای «قصد» است و معانی گوناگونی دارد و یکی از آنها به معنای پیروی جامعه و پیروان از انبیای الهی در جهت هدفی یگانه است (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۶۲۳). علامه طباطبایی نیز بر این نکته اشاره دارد که امت، گروهی خاص از پیروان یک دین‌اند که همسان و هماهنگ در عملکرد یا رویکرد فکری می‌باشند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۶، ص ۳۹).

امت به جامعه‌ای اطلاق می‌شود که داری فرهنگ و آهنگ واحدند و برای رسیدن به هدفی مشخص می‌کوشند. این مسئله که امت را به «تمسک» و چنگ‌زدن به ریسمان الهی برمی‌انگیزاند، وحدت‌آفرین بوده، شعار واحد ایجاد می‌کند و به دنبال خود، قدرت می‌آورد تا جامعه شکل مطلوب به خود گیرد و بستر برای اجرای احکام دین، رفاه، آزادی و عدالت جامعه و البته پرستش خداوند و پرهیزکاری فراهم شود (انبیاء: ۹۲ / مؤمنون: ۵۲).

اتحاد، درصدی از قدرت را ایجاد می‌کند، در مقابل، تفرقه قدرت‌زداست و عزت و هیبت را نابود می‌کند. در آیه ۴۶ سوره انفال به روشنی آمده است: «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت



شما از بین برود» (انفال: ۴۶). علامه طباطبایی ذیل این آیه می‌نویسد: «فشل» به معنای ضعف همراه با اضطراب است و «تنازع» که از «نزع» به معنای برکنندن است، به معنای اختلاف است؛ اختلافی که در آن طرفین جدال می‌خواهند هر آنچه را دیگری دارد، بکنند» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۹۴). «ریح» به معنای برتری و قوت است که در آثار فرد، جریان امور زندگی، ظهور قدرت و قوت و پرتوهای وجودی او جلوه می‌کند. در قرآن که آمده است «وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ»، مقصود محو آثار وجودی مسلمانان جریان و نظم، قدرت، بزرگی و توانمندی مسلمانان است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۴، ص ۲۶۷). در مفردات نیز آمده است که «ریح» استعاره از غلبه است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۳۷۰). به هر حال خداوند تأکید دارد اگر دوگانگی باشد، عزت، هیبت، برتری و قدرت مسلمانان از میان می‌رود؛ زیرا اختلاف، اراده را سست می‌کند و ترس در جان می‌افزاید؛ همچنان که کرامت، عزت را از میان می‌برد و پیامد آن این‌گونه است که هر گروهی، شخصیت گروه دیگر را لکه‌دار سازد و کسی که شخصیتش لگدکوب شد و به او اهانت شد، دیگر با دشمن نمی‌جنگد و پایداری نمی‌کند (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۴، ص ۷۲).

از سوی دیگر، خداوند آنان را که در راه او کارزار می‌کنند، به بنایی ریخته‌شده از سرب تشبیه می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُومٌ» (صف: ۴). «الرَّص» به استحکام و یکدستی ساختمان که اجزایش به هم پیوند استوار دارد، اطلاق می‌شود. گفته می‌شود که صفوف یکپارچه مسلمانان همانند بنیانی است که بر سرب (رصاص) استوار است. منظور در این آیه آن نیست که هیچ‌گونه اختلافی میان مؤمنان وجود

ندارد؛ زیرا اختلاف، طبیعی است؛ ولی مهم آنکه این اختلاف به کشمکش نینجامد. آنان به هنگام نبرد، گویی در یگانگی ذوب می‌شوند تا آنکه تکاپوها، گروه‌ها و جمعیت‌های گوناگون همه یکی شوند و دشمن رخنه‌ای نیابد تا میان آنان نفوذ کند (مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۱۵، ص ۳۴۴) و این وحدت استوار، به قدرت سیاسی می‌انجامد.

#### ۴-۲-۵. امامت و رهبری

یکی از دیگر مؤلفه‌های معنوی قدرت در عرصه سیاسی، رهبری به طور «مطلق»، «مطلوب» یا «نامطلوب» است. با شکل‌گیری رهبری جامعه، بخشی از زمینه‌های ایجاد قدرت، فراهم می‌شود. تا زمانی که رهبر وجود نداشته باشد، جمع‌های پراکنده و گروه‌های چندگانه، بر یک محور جمع نمی‌شوند تا قدرتی به وجود آید. معمولاً رهبر سازمان‌دهنده نیروها و شکل‌دهنده قدرت است. اگر عناصر و مؤلفه‌ها گوناگون باشند، ولی رهبری در جامعه نباشد، قدرت برپا نمی‌شود. رهبری هماهنگ‌کننده و برپادارنده نظام جامعه است. امام علی<sup>علیه السلام</sup> در این باره می‌فرماید: «جایگاه رهبر و سرپرست در اجتماع، جایگاه رشته‌ای است که دانه‌ها را به هم پیوند داده و جمع می‌کند و آنگاه که آن رشته بگسلد، دانه‌ها پراکنده گشته و هرگز تمام آنها جمع نخواهند شد» (نهج البلاغه: ۱۴۶) در قرآن کریم، رهبری و هدایت افراد و جامعه برای رسیدن به کمال در کنار یکدیگر ذکر شده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

یکی از مفاهیمی که در قرآن کریم بر معنا و مفهوم رهبری دلالت دارد، «ولایت» است. اصل در لغت «ولایت»، وقوع چیزی به دنبال چیز دیگری با

وجود رابطه‌ای میان آن دو می‌باشد و از مصادیق آن، تدبیر امور دیگران و قیام کردن برای به جریان‌انداختن زندگی و معاش آنان است. در قرآن آمده است: «ولئى و سرپرست من، خدایی است که این کتاب را نازل کرده و او همه صالحان را سرپرستی می‌کند» (اعراف: ۱۹۶). همچنین، خداوند خطاب به کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌فرماید: «یهود و نصاری را دوستان خود مگیرند که بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند و هرکس از شما آنها را به دوستی گیرد، از آنان خواهد بود» (مائده: ۵۱). در سوره بقره نیز می‌خوانیم: «خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند» (بقره: ۲۵۷). بر این اساس، «ولی» کسی است که به سرپرستی و تدبیر امور متصف است (مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۱۳، ص ۲۰۴). پیوند و تبعیت از یک فرد که به دنبال خود نوعی نظم و هماهنگی به وجود می‌آورد، زمینه‌ساز قدرت سیاسی است؛ زیرا پذیرش رهبری یک فرد به ویژه آن هنگام که به راهنمایی و هدایت بدون خطای وی باور دارد، نوعی انسجام در رفتار و گاه افکار به وجود می‌آورد که به اتحاد درونی ملت‌ها می‌انجامد و جامعه‌ای قدرتمند و باورمند شکل می‌گیرد. قرآن کریم به روشنی مسلمانان را به پیروی از خدا، رسول و اولی‌الامر فرامی‌خواند (نساء: ۵۹) و برای جلوگیری از هرج و مرج که نابودگر قدرت و همیاری اجتماعی است، تأکید دارد که هنگام کشمکش و نزاع، آن امر را به خدا و رسولش واگذارید (نساء: ۵۹). در این آیه، اطاعت و ایمان در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند؛ دو عنصری که قدرت سیاسی - اجتماعی را آن‌گونه که در تاریخ صدر اسلام باعث افزایش قدرت پیامبر گرامی اسلام ﷺ در زمانی کوتاه شد، افزایش می‌دهند. از مفاهیم دیگری که در قرآن کریم به رهبری اشاره می‌کند، مفهوم «امام» و

«امامت» است. «امام» در لغت یعنی کسی که به او اقتدا می‌شود؛ بنابراین پیامبر ﷺ، پیشوای ائمه، خلیفه و راهبر مردم بوده، قرآن نیز راهنمای مسلمانان است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۲۸). / ابن منظور می‌نویسد: «امام، کسی است که به او اقتدا می‌شود. در قرآن کریم می‌فرماید: "فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ" منظور رهبران کفر است که مستضعفان و ناتوانان پیرو آنان می‌باشند» (ابن منظور، ۱۹۸۸، ج ۱۲، ص ۲۴). از دیدگاه قرآن کریم، رهبر مطلوب می‌تواند نمرودها و فرعون‌ها را به چالش کشاند و از ویژگی‌هایی که برای او برشمرده می‌شود، می‌توان دریافت که نوع رویکرد مربوط به راهبری سیاسی جامعه دینی است که در ادامه به اختصار به برخی از آنها می‌پردازیم.

از منظر قرآن، امام و رهبر، جامعه را از راه طاغوت و پیروی از ظالمان بازمی‌دارد و مردم را به سوی اهداف و آرمان‌های الهی راهبری می‌کند. خداوند می‌فرماید: «جعلناهم ائمة يهدون بأمرنا» (انبیاء: ۷۳ / سجده: ۲۴). ویژگی دیگر امام از دید قرآن کریم آن است که نباید ظالم باشد: «به یاد آور زمانی را که خداوند، /براهیم را با کلماتی آزمود. /براهیم آنها را به پایان رسانید. خداوند فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار می‌دهم. گفت: از ذریه و فرزندان من؟ فرمود: عهد من به ستمگران نمی‌رسد» (بقره: ۱۲۴). این معنا از امامت، با همه شرافت و عظمت آن برپا نمی‌شود، مگر با کسی که در سرشت خود خوشبخت باشد؛ زیرا کسی که ظالم و سخت‌دل است، برای رسیدن به سعادت، به دیگری نیاز دارد. خداوند متعال می‌فرماید: «آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند، سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌یابد، مگر آنکه هدایت شود؟» (یونس: ۳۵). این آیه نشانگر آن است که هادی به سوی حق، خود باید هدایت شده باشد

(ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۷۴). ویژگی دیگر امام در جهت ویژگی پیشین، عصمت است؛ آن‌گونه که می‌فرماید: «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام‌دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم» (انبیاء: ۷۳). کارهای امام، نیکی‌هایی به هدایت و تأییدات الهی است؛ پس منظور از «ظالمین» در آیه «قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، مطلق کسی است که ظلم می‌کند؛ خواه شرک باشد یا گناه، هرچند در طول عمرش از وی این گناه سرزده باشد و توبه نیز کرده باشد (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۷۵). با توجه به همین ویژگی برجسته امام است که خداوند در آیه اطاعت می‌فرماید: «اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر را» (نساء: ۵۹). نوع امری که در آیه وجود دارد، مطلق است. کسی که خداوند، دیگران را به طور مطلق به اطاعت از او می‌خواند، باید مصون از خطا باشد، وگرنه لازم می‌آید که خداوند مؤمنان را به گمراهی انداخته باشد که از حکیم، این کار نشاید. همین آیه و آیات گوناگون دیگر بر این دلالت دارد که رهبر و امام، منصوب خداوند است؛ آن‌گونه که پروردگار، /براهیم را امام مردم قرار داده است: «به درستی که من تو را امام مردم قرار دادم» (بقره: ۱۲۴ / انبیاء: ۷۳ / ص: ۵). صبر (سجده: ۲۴) و یقین «وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يوقِنُونَ» (سجده: ۲۴) از ویژگی‌های دیگر امام است.

### ۵-۲-۵. باور به معنویت

از منظر قرآن کریم، باور به معنویت، یکی از دیگر مؤلفه‌های معنوی قدرت سیاسی است. انسان به ویژه هنگامی که وارد عرصه مبارزه و کشمکش اجتماعی

می‌شود، بیش از هر چیز به آرامش نیاز دارد. این نیاز هنگامی که به نقطه‌ای بزرگ و پایان‌ناپذیر متصل می‌شود، برای نیروهای اجتماعی، قدرتی دوچندان ایجاد می‌کند، آن‌گونه که افراد برای رسیدن به هدفی که با همه وجود به آن باور دارند، حاضر به جانفشانی می‌شوند. این باور در عمق جان افراد اثر می‌گذارد و آنان به طور خودکار برانگیخته می‌شوند تا به دستور راهبر خویش عمل کنند و اهداف قدرت حاکم را پیگیری کنند. این باور، تأثیری عمیق در شکل‌گیری قدرت دارد. مؤمن در ساحت اجتماعی به درجه‌ای از باور می‌رسد که به او آرامش روحی می‌دهد و همین مسئله، فزاینده قدرت و گسترش‌دهنده آن است. خداوند می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ» (فتح: ۴). خداوند آرامش را به دل‌های مؤمن فرومی‌فرستد تا بر ایمانشان بیفزایند. آیه مذکور آرامش و ایمان را در کنار یکدیگر ذکر می‌کند. این معنا در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز آمده است. از ایشان درباره «سکینه» پرسیدند، فرمود: «سکینه» ایمان است (صدوق، ۱۴۱۶، ص ۲۸۴). سکینه از سکون، خلاف حرکت بوده، استعمال می‌شود در آرامش قلب و آن قرار و آرامش گرفتن انسان و عدم اضطراب باطن و نهاد او در تصمیم‌گیری است؛ آن‌گونه که حال انسان حکیم بوده، دارای اراده در کارهاست و خداوند این آرامش را از ویژگی‌های ایمان در مرتبه کمال و از مواهب بلندمرتبه برمی‌شمرد. انسان افعالش را از روی خردورزی انجام می‌دهد و آن تنظیم مقدمات عقلی است که مشتمل بر مصالح می‌باشد و در سعادت او در زندگی و خیر مطلوب در اجتماع اثر می‌گذارد؛ سپس انسان به این نتیجه می‌رسد که چه کاری انجام دهد و چه چیزی را ترک کند. این کار فکری، هنگامی که انسان آن را بر روش فطری خود انجام دهد به

آرامشیء در جان و فکر خویش بدون دلهره و اضطراب می‌رسد. مؤمن با ایمانش به خداوند به جایگاهی استوار دست می‌یابد که متزلزل نمی‌شود و به بنیادی می‌رسد که فرو نمی‌ریزد؛ زیرا آموزش را بر معارف حق بنا کرده است که شک و تردید نمی‌پذیرد، در حالی که غیرمؤمن هیچ ولیّ و سرپرستی که عهده‌دار آموزش باشد، ندارد. وی در تاریکی‌های فکری واقع می‌شود که از هر سو هوس و خیال و احساسات ناپاک به او هجوم می‌آورند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۲۹۰)؛ بنابراین خداوند اشاره دارد که او سرپرست و ولیّ مؤمنان است (آل‌عمران: ۶۸ / محمد: ۱۱) و آنان ترس و اندوهی ندارند (یونس: ۶۲)؛ اینکه کافران سرپرست و مولایی ندارند (محمد: ۱۱) یا آنکه شیاطین اولیای آنان‌اند (اعراف: ۲۷).

باور به معنویت، جامعه را به اطمینان‌خاطر می‌رساند و در کنه وجود آدمی تأثیر شگرف می‌گذارد و از درون او را برای رویارویی با مشکلات گوناگون در جامعه آماده می‌سازد. این نیرو به هنگام ورود آن به عرصه اجتماعی، یکی از عناصر بنیادی و جدی برای افزایش قدرت سیاسی است.

### نتیجه‌گیری

در این مقاله کوشیدیم با بررسی ماهیت، سطوح و مراتب «قدرت»، دیدگاه قرآن در این باره و مؤلفه‌های شکل‌دهنده آن را بررسی کنیم. وقتی صحبت از ماهیت قدرت می‌شود و یا از پیامد و پشتوانه آن سخن به میان می‌آید، باید نشان دهیم که چه مؤلفه‌هایی آن را به وجود می‌آورد. اشاره کردیم که قدرت دارای سطوح چهارگانه است و وقتی به دیدگاه قرآن کریم در این باره می‌پردازیم، آنچه در

تحلیل آن نقش دارد، این است که قدرت سیاسی با لحاظ جنبه‌های اراده و آگاهی، مجموعه‌ای از عوامل مادی و معنوی است که باعث به اطاعت‌درآوردن فرد یا گروهی به وسیله فرد یا گروه دیگر می‌شود. حال این مجموعه می‌تواند شامل سطوح و طیف گسترده‌ای از عوامل، منابع و ابزارهای مادی یا معنوی و مثبت یا منفی شود.

در ادامه کوشیدیم تا با طرح سطوح چهارگانه قدرت، پشتوانه و پیامدهای هریک را بررسی کنیم. همچنین در مراتب قدرت، اشاره کردیم که این مراتب از قانع‌سازی عقلی شروع می‌شود و در گذر از مراتبی مانند قانع‌سازی ساختگی، ایجاد انگیزش، تهدید به مجازات و اجبار، به نیروی فیزیکی - جسمی پایان می‌یابد. سپس با تبیین ماهیت قدرت از دیدگاه قرآن کریم اشاره کردیم که قدرت یکی از نعمت‌های خداوندی است و مهم آنکه چگونه به کار گرفته می‌شود و چه کسی از آن بهره می‌گیرد. مؤلفه‌های قدرت از دیدگاه آن کتاب را بررسی کردیم و ضمن اشاره به برخی از مؤلفه‌های مادی قدرت، مؤلفه‌های معنوی قدرت مانند عزت، علم، دانایی، وحدت، امامت، رهبری و ایمان پرداختیم.

در دیدگاه قرآن، قدرت و مردم‌سالاری راستین و رحمانی، با احترام به ارزش‌ها و آموزه‌های خدایی و حقوق و کرامت انسانی، معنادار می‌شود. مردم‌سالاری در سایه دشمنی، سرکشی، جنگ، خونریزی و چیرگی بی‌رحمانه قدرت و نیروهای مهارگر بر گردن شهروندان، معنا نخواهد داشت. در نگرش رحمانی قرآنی، برابری فرصت‌ها و پاداش‌ها و مشارکت عادلانه در بهره‌گیری از برکات زمین، طلب می‌شود و این زندگی آزادانه کریمانه، شایسته انسانی است



که خداوند زمین و آسمان‌ها را مسخّر او گردانده است (سلمان غانم، ۲۰۰۸م، ص ۱۹۶). این رویکرد، با قدرت مشروع و مطلوب، اجرایی و عملیاتی می‌شود و با سعه صدری که در میان قدرتمندان به وجود می‌آید، فراگیری مهربانی و عطف را در جامعه بشارت می‌دهد.

در این نگرش، صرف قدرت، هدف نیست؛ بنابراین رسیدن به آن به هر هدفی نیز غیرجایز است. ارزش‌های الهی و انسانی، در هر حال نباید فراموش شود و فدای هیچ امر دیگر نمی‌شود. دروغ، تزویر، فریب و رسیدن به قدرت، با هر وسیله و به هر قیمتی ناپسند و نکوهیده است. هدف در این قدرت، رشد، هدایت، اجرای دستورهای خداوند، عدالت، آزادی و حفظ کرامت انسانی است؛ حال آنکه در نگرش مادی و غیرقرآنی، هیچ محدودیتی در کسب قدرت وجود ندارد و مهارکننده درونی مورد کم‌لطفی قرار می‌گیرد.

## منابع

- \*. قرآن کریم.
- \*. نهج البلاغه.
۱. ابراهیم‌الناصر عبدالله و همکاران؛ **النظام الاقتصادي الاسلامی**؛ بیروت: [بی نا]، [بی تا].
  ۲. ابن فارس؛ **معجم مقاییس اللغة**؛ ج ۱، قم: مرکز النشر مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
  ۳. ابن منظور، محمد بن مکرم؛ **لسان العرب**؛ ج ۴، بیروت: دارالعیل، ۱۹۸۸م.
  ۴. آشوری، داریوش؛ **دانشنامه سیاسی**؛ تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۴.
  ۵. جهامی، جیراز؛ **مصطلحات الفللسفه عند العرب**؛ بیروت: مکتبه لبنان، ۱۹۹۸م.
  ۶. حائری یزدی، مهدی؛ **هرم هستی، تحلیلی از مبادی هستی‌شناسی تطبیقی**؛ تهران: مؤسسه پژوهشیء حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۵.
  ۷. راسل، برتراند؛ **قدرت**؛ ترجمه نجف دریابندری؛ ج ۲، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷.
  ۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد؛ **المفردات فی غریب القرآن**؛ بیروت: دارالعلم الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق.
  ۹. رشیدرضا، محمد؛ **تفسیر المنار**؛ ج ۱، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۴ق.

۱۰. ریمون، آرون؛ **مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی**؛ ترجمه باقر پرهام؛ تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
۱۱. سلمان غانم، محمد؛ **الرحمانية، ديموقراطية القرآن**؛ ج ۱، بیروت: دارالفارابی، ۲۰۰۸م.
۱۲. سورآبادی، ابوبکر عتیق‌بن محمد؛ **تفسیر سورآبادی**؛ ج ۴، تهران: فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
۱۳. شیرازی، صدرالدین محمد؛ **تفسیر القرآن الکریم**؛ تصحیح محمد خواجه‌ای؛ ج ۲، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۱۱ق.
۱۴. —؛ **تفسیر القرآن الکریم**؛ حقه و علق علیه محمدجعفر شمس‌الدین؛ ج ۱، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۹ق.
۱۵. —؛ **مفاتیح الغیب**؛ ترجمه و تعلیق محمد خواجه‌ای؛ ج ۱، تهران: نشر مولی، ۱۳۶۳.
۱۶. صادقی تهرانی، محمد؛ **البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن**؛ ج ۱، قم: نشر مؤلف، ۱۴۱۹ق.
۱۷. صدوق، محمدبن علی بن بابویه؛ **معانی الاخبار**؛ ج ۳، قم: نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.
۱۸. صلیبا، جمیل؛ **فرهنگ فلسفی**؛ ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی؛ ج ۱، تهران: نشر حکمت، ۱۳۶۶.
۱۹. طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ **المیزان فی تفسیر القرآن**؛ ج ۵، قم: مؤسسه النشرالاسلامی، ۱۴۱۷ق.
۲۰. طبرسی، فضل‌بن حسن؛ **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**؛ ج ۴، ج ۱، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.

۲۱. طریحی، فخرالدین؛ **مجمع البحرین**؛ ج ۴، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چ ۳، ۱۳۷۵.
۲۲. فیرحی، داود؛ **قدرت، دانش، مشروعیت**؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
۲۳. قرائتی، محسن؛ **تفسیر نور**؛ ج ۱، چ ۱۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۳.
۲۴. کلینی، محمدبن یعقوب؛ **الکافی**؛ ج ۵، چ ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۲۵. لاریجانی، محمدجواد؛ **نقد دینداری و مدرنیسم**؛ تهران: اطلاعات، ۱۳۷۲.
۲۶. لوکس، استیون؛ **قدرت فرّ انسانی یا شرّ شیطانی**؛ چ ۱، ترجمه فرهنگ رجایی؛ تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
۲۷. —؛ **قدرت، نگرشی رادیکال**؛ ترجمه عماد افروغ؛ چ ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۷۵.
۲۸. مجلسی، محمدباقر؛ **بحار الانوار**؛ تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۹۲ق.
۲۹. مدرس‌سی، سیدمحمدتقی؛ **من هدی القرآن**؛ ج ۱، چ ۱، تهران: دار محبّی‌الحسین، ۱۴۱۹ق.
۳۰. مصطفوی، حسن؛ **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**؛ ج ۶، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۱. —؛ **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**؛ ج ۶، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۳۲. مکارم شیرازی، ناصر؛ **تفسیر نمونه**؛ قم: انتشارات امیرالمؤمنینؑ، [بی تا].
۳۳. وبر، ماکس؛ **مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی**؛ ترجمه احمد صدرایی؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵.

34. Bachrach, Peter; and **Morton Baratz Power and Poverty: Theory and Practice**; Oxford: Oxford University Press, 1970.
35. Dahl, Rober; "**Who Governs? Power and Democracy in an American City**" New Haven; CT: Yale University Press, 1961.
36. Foucault, Michel; **Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972-1977**; Trans. Colin Gordon. The Harvester Press, 1980.
37. Rutledge Encyclopedia of Philosophy, **Version 10, London and New York**: Rutledge, 1998.
38. Spicer ,André; **Theories of Power in "Encyclopaedia of Activism and Social Justice"**; Gary Anderson and Kathryn Herr (eds); University of Warwick, London: 2007.
39. Weber, Max; **Economy and Society: An Outline of Interpretive Sociology**; trans. Ephraim Fischhoffet Berkeley; CA: University of California Press ,1978.